

شاه‌نامه

این سند جاودانه‌گی ایران

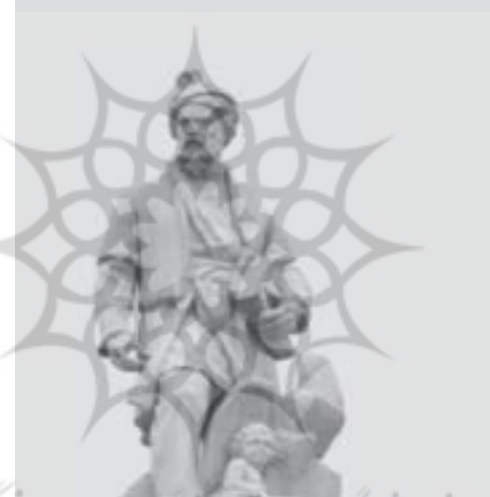
نگاهی پژوهشی بر فرازهایی از حکمت فردوسی

بخش یازدهم: اقتباس موضوعی و انتخابی از شاه‌نامه‌ی

دردست نگارش «محمد کرمی»

زمینه‌های فکری و فرهنگی

داستان‌های حماسی در ایران



آن‌چه که در این بخش به آن اشاره می‌شود مجموعه‌ای است از داستان‌ها، حکایت‌ها، روایت‌ها، پژوهش‌ها و مستندات موجود درباره‌ی «زمینه‌های فکری داستان‌های حماسی در ایران» که مقدمه و زمینه‌ی مناسبی برای نگارش شاه‌کار ادبیات حماسی جهان «شاه‌نامه‌ی فردوسی» فراهم آورده است. این که این نقل‌قول‌ها، پژوهش‌ها، اسناد، مدارک و یا نقل‌ها و روایت‌گران تا چه اندازه‌ای از نظر علمی، پژوهشی و تحلیلی قابل قبول و مطابق با علم و منطق باشند و مورد پذیرش دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به ادبیات ارزشمند و غنی ایران زمین قرار گیرند، بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد که در آینده به صورت گفتاری مستقل به آن خواهیم پرداخت.

در این بخش سعی کرده‌ایم تا نوشته‌ها، اظهارنظرهای نویسندگان، تحلیل‌گران و دانشمندان ایرانی و خارجی را آن‌گونه که خود به نگارش در آورده‌اند بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف در عقاید و نظریاتشان روایت کنیم. در جایی که لازم بوده است تا متن اصلی بدون دست‌خوردگی و یا ساده‌نویسی همانند اصل خود نقل شود تا اصالت کلام محفوظ بماند، آن را داخل این علامت: «...» گذارده‌ایم تا خواننده در یابد که متن نوشته شده در علامت یاد شده بدون هیچ‌گونه دگرگونی فقط بازگو و بازنویسی شده است. در جایی که باید، کلام دیگران را به نقد و بررسی نشستیم و در عین حال هرگونه نقد و بررسی و تحلیل و مقایسه بین نویسندگان مختلف و نوشته‌های آنان را بر عهده‌ی خوانندگان دانشمند و دانش‌پژوه و علاقه‌مندان به شعر و ادب پارسی و اگذار می‌کنیم.

پیش از آن که گفتاری را در زمینه‌ی حماسه شروع کنیم لازم می‌دانیم گفته‌های کوتاه و نظریه‌های برخی از بزرگان و پژوهش‌گران حماسه و ادب پارسی را درباره‌ی بزرگ‌مرد تاریخ حماسه‌ی ایران و جهان حکیم ابوالقاسم فردوسی بازگو کنیم. دکتر فضل‌الله رضا می‌گوید:

«به زعم این نگارنده، فردوسی مترجم روزمزد کسی و دستگاهی نبوده است، که بخشهای نیم‌خوانده از داستانهای پهلوی را به دستور روزانه دیگران به شعر فارسی برگرداند. این مرد سخندان پرشور، داستان‌های باستان را بسیار خوانده و در فراز و نشیب افسانه‌های آن روزگاران فراوان اندیشیده بود.»

«فردوسی مانند همه آفرینندگان هنری شاه‌کارهای جهانی، در ذهن خود برنامه کار و صحنه، و روابط بازیگران را از پیش زیور و می‌کند. از همان آغاز کار، ذهن فردوسی مانند شطرنج‌بازی که به میدان قهرمانی جهانی پای می‌گذارد، حرکت مهره‌ها را از پیش در فرمان دارد. از این روی، هر جا که داستان نزدیک‌تر به تعلق خاطر اوست، عرصه سخن را هنرمندانه‌تر آماده می‌سازد و خواننده را با خود به گلستان دیگری می‌برد...»^۱

دکتر ذبیح‌الله صفا چیز دیگری می‌گوید: «هر ملتی به تنهایی و به سابقه قریحه و طبع موجد و مؤسس اصلی حماسه خویش است و شعرا تنها عمال و کارگزاران او در تدوین و تنظیم آن شمرده می‌شوند. یک منظومه حماسی ممکن نیست قابل دوام و بقا باشد مگر آنکه واقعا با این شرط به وجود آید و اگر منظومه یک شاعر حماسی مبتنی بر چنین اصلی نباشد رنجهای او به نتیجه‌ی نمی‌تواند رسید و آن‌چه گفت به ذهن عموم ملت راه نخواهد یافت و یا اگر راه یافت به زودی فراموش خواهد شد...»^۲

به کلامی دیگر ژول مول می‌گوید: «... شاعر، افسانه‌های کهن و کارنامه‌ها را گردآوری می‌کند و در عین محفوظ داشتن ریشه آن‌ها، و تا آن‌جا که ممکن باشد حفاظت شکل اولیه کارمایه‌ها، اثری هنری می‌آفریند. آن‌جا که سراینده از روح ملی راستین به شور آمده باشد، دستاوردش به زودی همگانی می‌شود و به جای ترانه‌هایی که خود از آن سرچشمه گرفته است، بر سر زبان‌ها می‌افتد. سراینده‌گان و نقالان خلق بیان نو پرداخته را می‌پذیرند و افسانه‌های کهن بر می‌افتند. این نابودی ناگزیر کمابیش سبب می‌شود که در بیشتر موارد، مقایسه مستقیم میان داستان‌های باستانی و منظومه‌های حماسی ممکن نشود. همین که منظومه تازه، افسانه‌های کهن را براندازد، خودگواه آن است که به اصل وفادار بوده است...»^۳

آ.آ. استاریکوف حرف دیگری دارد:

«فردوسی حکیمی است والاتبار که دنیا را می‌شناسد و احساس می‌کند که حق دارد تا درباره آن سخن بگوید. و شاهنامه فردوسی گنجینه گرانبهای زبان پارسی است. مطالعه و بررسی شاهنامه حلقه ضروری در مطالعه و بررسی زبان‌شناسی سلسله زبانهای ایرانی است که مانند پلی اشکال زبانهای آسیای میانه را با زبانهای کنونی فارسی متصل می‌کند. آگاهی، دانش و بینش ژرف فردوسی از جامعه و زندگی به وی قدرت، توان، اطمینان و آرامش می‌بخشد. فردوسی هرگز خود را از جامعه و مردم درون آن جدا نمی‌داند و نوعی همبستگی کامل بین خود و مردم و اثر جاودانی‌اش ترسیم می‌کند که کمتر شاعری به چنین کار پراهمیت و سترگی دست‌زده است. یکی از ویژگی‌های فردوسی این است که وی با قهرمانان خود و افکار و احساسات آنان زندگی می‌کند و همین امر باعث شده است تا قهرمانانش سمبلی از نیکی‌ها، زیبایی‌ها، پاک‌سرشتی‌ها و وجدان آگاه بشریت باشند در مقابل بدی‌ها، زشتی‌ها، ناپاکی‌ها و وجدان‌های نالگانه و آلوده، که همواره خوبی و پاکی بر بدی و ناپاکی چیره می‌شود. گذشت زمان را نه به عنوان لحظه‌های گذرا، بلکه به صورت فرازهایی از تجربه و اندوختن دانش می‌نگرد. برای فردوسی آمدن و رفتن نسل‌ها و توده‌های بزرگ مردم مانند مجموعه گوناگون درختان جنگلی هستند که طی هزاران هزار سال به وجود می‌آیند، رشد می‌کنند، تنومند و بارور می‌شوند و سرانجام جای خود را به نوریسیدگانی می‌دهند. برای پیدایش و خلق اثر جاودانه شاهنامه فردوسی، تمامی این عناصر به صورت تجربه‌های پاک و ناپاک از برابر دیدگان باریک‌بین و ژرف‌نگر این حکیم پیر خردمند که با شخصیت‌ترین و بلندهمت‌ترین شاعر زبان پارسی است رژه رفته‌اند و او را سرود خوان راستین وحدت ملل و اقوام ایران کرده‌اند.»^۴

ببینیم تا دکتر پرویز خانلری چه می‌گوید:

«گذشته از مقام عالی ادبی، فردوسی کسی است که با شاهنامه‌اش توانسته است در سرنوشت ملتش مؤثر باشد. راست است که حالا ما منابع مختلف دیگر، منابع خارجی و داخلی و اطلاعات خیلی مبسوط‌تری درباره ایران باستان به دست آورده‌ایم، اما نباید فراموش بکنیم که در مدت خیلی ممتدی، نزدیک به هزار سال تمام، اطلاعاتی که از ایران باستان وجود داشته است مبتنی بر شاهنامه بوده است ... گذشته از عظمت مقام ادبی فردوسی، تأثیری که او در ملیت ایران کرده است با هیچ سخنور و نویسنده دیگری

قابل قیاس نیست ...»^۵

در جایی دیگر فضل‌الله رضا می‌گوید:

«... اما برترین هنر سخنوری فردوسی در جهان ادب بیشتر در ارتفاع قله‌های سرگردون برافراشته سخنان خردمندان و توصیف‌های شاعرانه و گفت‌وشنودهای روانکاوانه خود اوست که داستان‌های کهن را زیبایی دیگر بخشیده است. در این صحنه‌های تالار سخن، فردوسی، خداوند هنرآفرین است نه مترجم افسانه‌ها.

بدین نامه بر، عمرها بگذرد
بخواند هر آن‌کس که دارد خرد
نمیرم از این پس، که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراگنده‌ام
فردوسی شاعری است جهانی، آفریننده
قهرمانان جاوید چون رستم و اسفندیار و
سهراب و رودابه و گردآفرید و جریره و
کاوس و گشتاسب و کیخسرو و افراسیاب و
شغاذ و ماردوش و کاوه و بسیاری دیگر، این
قهرمانان دیرپای، هزار سال در میان ما زیسته
و چهره‌های برجسته جوامع بشری را تصویر
کرده‌اند. پدران ما و ما از این قهرمانان آزادی
و خرد و دلیری و سرفرازی و عشق‌ورزی و
جنگ‌آزمایی آموخته‌ایم. آفریده‌های فردوسی
معشوق‌ها و قهرمانها و انعکاس آمال ملی ما
بوده‌اند. کمتر کتابی در جهان می‌شناسیم که
تارهای پیچیده‌ی پیوند بشری را از عشق و
حسد و مهر و کین و آز و نیاز و پیروزی و
شکست و غرور و فروتنی و بی‌داد و داد و
خردمندی و دیوانگی در میان افراد جامعه و
بین گروه فرمانبران و فرمانروایان چنین دقیق
و شاعرانه و زیبا باز نموده باشد ...»^۶

نگاه کنیم به کلام تئودور نولدکه در این باره:

«کتابی را که دقیقی به پایان نبرد یک نفر دیگر شروع کرد. این مرد بزرگوار ابوالقاسم نام و فردوسی تخلص در اثر تکمیل این کتاب مشهورترین شاعران ایران گردیده و در تاریخ ادبیات دنیا اسم بزرگی از خود باقی گذاشته است... کسی که بخواهد تأثیر فردوسی را در ادبیات فارسی یا ادبیات وابسته به آن مجسم نماید، می‌بایستی تمام آثار شاعرانه و یک قسمت از آثار تاریخی ایرانیان، ترکان و غیره را مطالعه نماید. زیرا که امروز هم ممکن است یک شاعر درباری بخواهد در مدح یک نفر امیر (شاید هم به کلی بی‌قدر) یک «شاهنامه» بسازد که در صورت ظاهر اندکی شبیه به شاهنامه فردوسی و از لحاظ محتویات بسیار پست‌تر از آن باشد، درست مثل «حماسه کویتوس» اثر سمیر نائوس در مقابل «حماسه ایلیاد»، اثر هومر.»^۷

به بیانی دیگر رستم علی‌یوف و محمد نوری عثمانوف می‌گویند:

«شاهنامه قبل از هر چیز اثر ملی ایران و ایرانیها است، ولی خصوصاً به همین علت، که ابوالقاسم فردوسی با چنین حد کمال و ژرف و استادی تجسم هنری در منظومه آرمان‌های ملی و مردم را بیان نموده، مقام شایسته‌ای هم در ردیف بزرگ‌ترین آثار شاعرانه جهان احراز کرده است.

شاهنامه به طرز عمیق، صادقانه، ترقی‌خواهانه، انسان‌دوستانه و مشحون از خوش‌بینی است. اساس فناپذیری و اهمیت جهانی منظومه مذکور را مخصوصاً باید در این امر جستجو کرد.

ابوالقاسم فردوسی ملت خود را دوست می‌داشت و نهانی‌ترین افکار و احساسات و آرزوها و مقاصد ملت خویش را به شکل عالی هنری در صفحات حماسه خود منعکس ساخته است:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که میهن به دشمن دهیم
ولی او هرگز قصد نداشت سعادت ایران
را به قیمت بدبختی ملت‌های دیگر به دست
آورد، نمی‌خواست آزادی ایران را به قیمت
اسارت کشورهای دیگر تحصیل نماید، او
آرزو نمی‌کرد رونق و شکفتگی کشور خود
را به قیمت رنج و نامردی‌های سرزمین‌های
دیگر تأمین کند. میهن‌پرستی و بشردوستی با
عظمت فردوسی در همین نکات نهفته است.
شکوه و عظمت شاهنامه هم عبارت است از
استادی عالی هنری توأم با آرمانی و ملی و
بشردوستانه بودن آن ... فردوسی مخصوصاً
به علت همین محاسن فقط مایه‌ی مباحثات
ملی و مردمان ایران و سایر ملل فارسی
زبان نیست. خلاقیت فردوسی گنجینه‌ایست
متعلق به تمام نوع بشر.»^۸

در جایی دیگر و به سخنی دیگر استاد سعید نفیسی می‌گوید:

«فردوسی سرودخوان ایران در همه جا است. در هر جا که هومر، ویرژیل، شکسپیر، مولیر، دانته، سروانتس، میلر و لرمانتوف هستند، او در کنار آنان است. هزار سال پیش او در حالی که در گوشه‌ی ده خود در اطراف توس مقیم بود عازم تسخیر جهان گردید. لکن در میان تمام کشورهایی که او از آن‌ها عبور کرده در استقبال‌های با حرارتی که از او شد کشوری هست که در آن‌جا بهتر از هر جای دیگر اندیشه‌های او را تقریباً به خوبی زادگاه وی فهمیده بودند ...»^۹

به کلامی دیگر محمود شفیع کدکنی می‌گوید:

«بی‌گمان شاهنامه فردوسی مهمترین اثر منظومه فارسی و از بزرگ‌ترین آثار ادبی جهان است. به جرأت می‌توان گفت که اگر از نیاکان ما جز شاهنامه فردوسی اثری باقی نمانده بود همین یک اثر برای نشان دادن

عظمت روح و نبوغ فکر ایرانی کافی بود. شاهنامه دریای پهناوری است که هرکس با هر اندازه اطلاع وارد آن شود به قدر دانش و بینش خود می‌تواند گهرهای تابناکی برای عرضه به بازار ادب و فرهنگ جهان فراچنگ آورد. با این که بیش از هزار سال از تاریخ نظم شاهنامه می‌گذرد، زبان کنونی، تقریباً همان زبان فردوسی است. امروز زبان فردوسی را خوب درک می‌کنیم و به دقایق آن آشنایی کامل داریم. استعمالات کهن و اصطلاحات غریب در شاهنامه فردوسی بسیار اندک است.

کسانی که با ادبیات خارجی سروکار دارند می‌دانند که گاهی فهم نظم یا نثر دو سه قرن پیش برای اهل زبان مشکل است چنانکه فهم و درک آثار شکسپیر برای مردم امروز انگلیس آسان نیست، و حال آنکه زبان رودکی و فردوسی هنوز برای عموم مردم ایران قابل فهم است. در تمام طبقات شعر فردوسی را می‌خوانیم و از آن لذت می‌بریم...»^{۱۱}

رعدی آذرخشی سخن دیگری دارد:

«... هم‌چنان که شاهنامه فردوسی یک حماسه ملی است، سرگذشت و چگونگی زندگی و مرگ فردوسی نیز خود یک حماسه انسانی است. از این رو سزاوار است که در تشریح و توضیح این حماسه انسانی به (علاقه‌مندان) گفته شود که مردی به نام ابوالقاسم فردوسی، که در عهد پادشاهان ایران‌دوست و شاعر پرور سامانی دیده به جهان گشود و جوانی دانشمند و برومند شد، با آنکه دهقان‌نژاد و از خاندان نجبا بود و مال و منالی داشت، با آن قریحه‌ی زاینده و طبع پرمایه برخلاف شاعران معاصر خود به طمع به دست آوردن صلابت و ثروت بیشتر روی به درگاه امیری یا پادشاهی نهاد و نیروی جوانی و موهبت شاعری و حتی سرمایه و اندوخته شخصی را صرف نظم حماسه ملی ایران کرد و در عهدی نیز که با روی کار آمدن ترکان غزنوی شور ایران‌پرستی شهریاران سامانی به سستی می‌گرایید و بعضی از شاعران آن عهد به قصد تملق به غزنویان، از پهلوئانان داستانی ایران به اهانت یاد می‌کردند، فردوسی در دوران کهولت و پیری و در عین تنگ‌دستی هم‌چنان به کار خود ادامه می‌داد و در شاه‌کار خود به قصد تکمیل آن تجدیدنظر می‌کرد... می‌توان گفت که استقلال و تجدید بنای ملیت ایران (بعد از تسلط تازیان بر ایران) مانند کودک نوزادی بود که با ظهور یعقوب‌بن لیث متولد شد ولی پس از صد و چند سال فردوسی شناسنامه آن کودک را که مرد برومندی شده بود، با نظم شاهنامه آماده کرد و به دست

تاریخ سپرد...»^{۱۱}

به کلام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی گوش فرا می‌دهیم:

«شاهنامه حکیم فردوسی از آغاز به صورت معتبرترین هویت و خصلت‌های قومی و عامل تقویت روحی مردم ایران شناخته شده است. این آیینی صاف و روشن، افتخارات گذشته، مجد، عظمت و فرهنگ ایران را منعکس کرده، در برابر دیدگان مردم قرار داده است. ویژگی و برتری این آیین در آن است که فرهنگ اصیل بی‌غش دورانی را منعکس کرده که غبارپای تازیان و سم ستوران مغول بر آن ننشسته و طرفه آن که مردم این سرزمین آن چه در این آیین دیده‌اند چنان دوست داشته‌اند که همان‌ها را بازسازی کرده‌اند...»

مبارزه و حرکتی که بعد از خلافت حضرت علی(ع) در بین مسلمانان تحت سلطه و به ویژه ایرانیان در جهت بازشناسی قومیت و ملیت آن‌ها آغاز شده بود با پذیرش مذهب تشیع از طرف ایرانیان و پیدایش نهضت‌های ناسیونالیستی مثل شعوبیه و مبارزات آشکار آن‌ها علیه تغاخرپرستی، زورگویی، نژادگرایی و سلطه‌ی تازیان به اوج خود رسید و شعله‌ی مبارزات مردمی را به همه جا کشاند. بسیاری از پیشگامان نهضت‌هایی ایران به ویژه از آغاز حکومت ستم‌گرانه‌ی امویان از جان و مال خود گذشتند تا حرکتی را شروع کنند.

انجوی شیرازی چنین ادامه می‌دهد:

«... ولی نهضت ملی زبان ملی می‌خواست تا عامه مردم - که به زبان تازی رغبتی نداشتند و آن را نمی‌فهمیدند از عکس‌العمل خلق باخبر شوند. بزرگ‌ترین و جاودانی‌ترین ابراز وجودها و عکس‌العمل‌ها تصمیم فردوسی به سرودن شاهنامه و خود شاهنامه است. نکته‌ای که این تصور را تصدیق می‌کند این که پیش از فردوسی کسانی چون دقیقی درصدد این کار سخت بزرگ و این عکس‌العمل واجب بودند ولی انجام چنین کار سترگی به همت و موهبت بی‌مانند فردوسی حواله شده بود. آری شاهنامه صورت واضح، روشن و استوار روح رنج کشیده ایران و گزارش صریح انعکاس تأثرها و تحقیرها و ادعا نامه ملتی کهن برضد متجاوزانی گرسنه است. همین و بس. چنین بود که فردوسی بیزار و گریزان از محیط بیمار عرب‌پرست و ترکان عرب‌تر از عرب، چاره‌کار را در آن دید که روشنی‌ها و بهروزی‌های پیشین را به یاد مردم آورد و مصمم شد که مردم مایوس و خشمگین را بر ضد بیگانگان بشوراند و زبان گویای عواطف رنج‌دیده‌ی مردم گردد تا به هوش

آیند و متوجه مقام تاریخی خود شوند.

روشن‌تر آن که در روزگاری که قوم غالب و هیئت حاکم بر این سرزمین یعنی ترکان غزنوی و مهاجمان تازی و عمال حقیر آنان بر دوش خلق پا می‌نهادند و به خلق و آسایش خلق ایران اعتنایی نداشتند فردوسی نه فقط به صف آن‌ها نیبوست بلکه جانب مردم و وحشت‌زده، پریشان و غارت شده را فرو نگذاشت، با مردم و رنج‌های مردم شریک شد، از آنان دوری نکرد و با تجاوز ترک و تازی به پیکار برخاست. با رنج پیری و تهیدستی ساخت تا ملیت و قومیت خوار شده و فرهنگ والای مظلوم و زمین‌خورده خود را از تحقیر اجنبی نجات بخشد و به دیده حرمت در آن نگرند، مردم شکسته و خسته را دوباره روح و جان بخشد و سابقه‌ی تبار با فرهنگ و والای ایرانی را به یاد آنان آورد و احساس نفرت از بیگانگان و بغض نسبت به متجاوزان را در مردم بیدار کرد. و این همه را کرد و موفق شد...»^{۱۲}

به راستی این مرد کیست که هم حکیم است و هم تاریخ می‌داند، هم ادیب است و هم از علم جامعه‌شناسی آگاه است، هم از دانش لشکرکشی و جنگاوری بهره دارد و هم رموز مملکت‌داری می‌داند، هم فلسفه می‌داند و هم از نازک اندیشی‌های شعر خبر دارد، هم استاد حماسه است و هم آن‌جا که لازم بداند حماسه‌اش هم چون غزلی عاشقانه لطیف و نرم و زیبا می‌شود؟

این زمینی خاکی کیست که از پس دیوار بزرگ سرد و یخ‌زده‌ی ایام، تاریخ یک هزار ساله‌ی بی‌دادگران سفله‌پرور را به سخره می‌گیرد و فکر و فرهنگ و زبان قوم و نژاد و مردمان سرزمین‌اش را تا بی‌نهایت بودنشان از گزند پیش‌آمدهای شوم در امان نگاه می‌دارد؟ این کیست که تا زمانه باقیست با سیمرخ در البرز و دماوند آشیان دارد و نگاهبان ملیت، قومیت، فرهنگ و زبان این سرزمین آریایی اهورایی است؟ این کیست که در کوران حوادث شوم تاریخ و آن‌گاه که سرزمین کهن سال ایران از ضربات سخت تازیانه‌ی تاریخ به خود می‌پیچد و آن‌جا که ملیت این مردمان آزاده در خطر یورش بی‌گانگان قرار می‌گیرد، از پس پرده‌ی سنگین تاریخ سر برون می‌آورد و احساسات ملی و میهنی را شعله‌ور می‌سازد و باز می‌رود تا دگرباره چون سیمرخ باز گردد و چاره‌ای بسازد؟

این قلندر عیار کیست که بر بلندای تاریخ، ققنوس‌وار سرود آزادگی سر می‌دهد و سرمست و شاد از آتشی که خود برافروخته است به پای کوبی و دست‌افشانی در آن می‌پردازد و بر سر آن جان می‌بازد

و نوزادش دگر باره از همان آتش سر بر می آورد و پهلوانی می شود و جهانی می گیرد و نامش را ایران زمین می گذارد؟ این استوره‌ی جاویدان، کسی جز فرزند راستین خلق، حکیم بزرگوار ما، فردوسی توسی نیست.

در این جا شایسته تر این است که شاعر بزرگمان را از زبان اسناد و مدارک و از لابه‌لای متن‌های کهن و برگ‌های تاریخ مورد بررسی قرار دهیم. اینک چاره‌ای نیست مگر آن که از رایج‌ترین و در دسترس‌ترین منبع موجود یعنی مقدمه‌ی شاه‌نامه‌ی بای سنغری شروع کنیم و در بخش‌های آینده ضمن نقد این مقدمه به بررسی و تحلیل منابع و مآخذ دیگر بپردازیم. تقدم و تأخر منابع بررسی شده دلیل بر حقانیت و یا صحت کامل هیچ یک از آن‌ها نیست و در جایی که لازم بوده است به بررسی تحلیلی و اظهار نظر شخصی پرداخته‌ایم.

بر شاه‌نامه‌ای که به فرمان بای سنغرمیرزا تهیه شده است دیباچه و مقدمه‌ای نیز آورده‌اند که در آن داستان مشروح و مفصلی راجع به فردوسی و شاه‌نامه آمده است. برخی از نویسندگان و مورخین پس از وی با تأیید متن مقدمه‌ی بای سنغری متن کامل آن را نقل می‌کنند و بسیاری دیگر از پژوهشگران ادبی صاحب نام، مشروح داستان مقدمه‌ی بای سنغری راجع به فردوسی و شاه‌نامه را غیرواقعی و دور از حقیقت دانسته و استفاده از آن را به عنوان یک منبع و مآخذ قابل پذیرش و قابل اعتماد، جایز نمی‌دانند.

از آنجایی که شخصیت فکری، فرهنگی، ادبی و ملی فردوسی از ویژگی خاصی برخوردار می‌باشد، بی‌گمان این شخصیت استثنایی دارای ابعاد گوناگونی نیز هست. این ابعاد گوناگون تا جایی که ممکن است باید برای دانش پژوهان و علاقه‌مندان به این استوره‌ی ملی بازشناسی شوند تا هر کس به فراخور عقل و خرد خود آن را مورد تحلیل قرار داده و به داوری بنشیند. به باور ما کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به این مقصود، آگاهی داشتن از اوضاع و احوال اجتماعی زمان شاعر، رشد و پرورش شاعر، هم‌دوره‌ها و هم‌فکران شاعر، شیوه زندگی و گذران عمر شاعر و بالاخره آگاهی یافتن از کلیه‌ی عناصر و عواملی است که در رابطه با آن شاعر در کوران حوادث زمانی خود آب دیده شده و زمینه‌های فکری و فرهنگی وی، از او شخصیتی استثنایی ساخته است که به عنوان پیش‌گام راستین ادب پارسی بر اوج قله‌ی این کوه بس بلند و سر به فلک کشیده، کاخی جاودانی به جاودانگی هستی برای خویشتن بنا کرده است.

درست به همین منظور برخلاف باور بسیاری از پژوهشگران ادب و پژوهشگران آثار حماسی ایران که عقیده دارند به جای پرداختن به شرح حال گردآورنده و یا نگارنده‌ی یک اثر تاریخی - فرهنگی بزرگ و یا قهرمانان و حاشیه‌نشینان داستان، باید به متن اصلی پرداخت و موضوع را سریع‌تر تمام کرد، ما اعتقاد داریم که قبل از پرداختن به متن اصلی باید درباره‌ی قهرمانان قصه‌ها و کسانی که در بافت داستان‌ها شریک هستند و حتا حاشیه‌نشینانی که با آن‌ها در ارتباط مستقیم می‌باشند، بحثی وجود داشته باشد. زیرا هر یک از قهرمانان و

بازیگران یک داستان نماینده و نماد یک نهاد اجتماعی و یک شخصیت سیاسی و یا یک عنصر عقیدتی و ایدئولوژیکی جامعه‌ی خود هستند. در همین راستا به این حقیقت رسیده‌ایم که باید موقعیت زمانی و مکانی و شرایط زیست و سیاست حاکم بر

عصر و زمینه‌های فکری و فرهنگی مردمان آن سرزمین‌ها دارد؟ و بسیاری دیگر ... عدم شناخت ما از شرایط اجتماعی و سیاست حکومتی عصر فردوسی و این که این مرد ادب و اندیشه در چه وضع و حالی و در کدام موقعیت اجتماعی و شرایط زیستی و معیشتی دست به چنین کار سترگی زده است، فراوان ما را به سوی کژنگری‌ها، کژاندیشی‌ها و بی‌گمان کژدوری‌ها سوق خواهد داد.

از مقدمه‌ی شاه‌نامه بای سنغری آغاز می‌کنیم حتا اگر سرتاسر آن دروغین، ساخته‌گی و بی‌پایه و اساس باشد. چون این مقدمه وجود دارد و از سوی بسیاری از پژوهشگران مورد استناد قرار گرفته است به ناچار به بررسی آن می‌پردازیم. در بررسی نسخه‌های مختلف خطی شاه‌نامه به ویژه در بخش مقدمه‌های آن مشاهده می‌شود که هر یک از نسخه‌نویسان به فراخور حال و روز خود مطالبی را به این مقدمه‌ها افزوده و یا چیزهایی از آن کاسته‌اند. بنابراین:

۱- چون مقدمه‌ی بای سنغری یکی از رایج‌ترین مقدمه‌های موجود در آغاز بیش‌ترین نسخه‌های خطی شاه‌نامه‌ی فردوسی می‌باشد و بی‌گمان مقدمه‌های دیگر را تحت تأثیر قرار داده است.

۲- پس از پیدایش و همه‌گانی شدن صنعت چاپ، این مقدمه در نسخه‌های چاپ سنگی و یا چاپ معمولی نیز با کم و بیش تغییراتی آمده است.

۳- چون ساختار این مقدمه تا اندازه زیادی دست‌نخورده باقی مانده است.

۴- اگر به فرمان پادشاهی، امیری، وزیری و یا سپهسالاری مقدمه‌های دیگری نوشته شده و به این مقدمه افزوده شده‌اند، باز هم نتوانسته‌اند مقدمه‌ی اصلی را مورد تأثیر قرار داده و بی‌رنگ کند. هر آن‌چه که از این

پس به عنوان مقدمه‌ی بای سنغری و یا مقدمه‌ی جدید می‌آید، شامل کلیه‌ی مطالب داستان‌مانندی است که در ارتباط با این مقدمه می‌باشد، ولی به شکلی ساده‌تر و خلاصه شده که خواننده از خواندن آن احساس خستگی نکند، مگر در جایی که به دلایلی امانت‌داری و رعایت اصول علمی پژوهش ناچار بوده‌ایم نقل قول مستقیم و بدون واسطه بکنیم. □

ادامه دارد

جامعه‌ی مثلاً یونان را در هفت قرن پیش از میلاد دانست و آن‌گاه به اهمیت هومر در نگارش شاه‌کار بی‌ظیری مثل ایلیاد پی برد. به عنوان یک نمونه‌ی تاریخی عامل شروع جنگ میان «آتن» و «اسپارت» و یا «تروا» چه بود، چرا «پاریس» فرزند گستاخ پادشاه تروا، «هلن» شاهدخت زیبای یونانی را از چنگ شوهرش ربود؟ و این حماسه چه رابطه‌ای با اعتقادات و باورهای اجتماعی آن